

پاسخی پیشنهاد گونه خدمت آقای « ربانی بگلانی »

به مناسبت تذکر کوتاهی که این جانب در رابطه با « عروج جنبش های اسلامی » - قسمت دوم مربوط به افغانستان - شماره هفتم روشنگر - ، خدمت آقای « ستوده » انجام داده بودم ، در شماره دهم روشنگر زیر عنوان « رویکرد ناقص با حقایق تاریخی » نقدی از طرف نویسنده با سابقه کشور آقای « ربانی بگلانی » به چاپ رسیده بود ، که باعث مسرت و امتنان این قلم گردید . مسرت به خاطر آن که ماهنامه پر تیراژ « روشنگر » قادر شده تا جای پای خویش را در بین « چیز خوانان » جامعه افغانی باز کند و امتنان بدان سبب ، که این قلم را بر آن داشت تا به منظور ادامه بحث ها مجموع فرامین به اصطلاح « جمهوری دموکراتیک افغانستان » را با جراید رسمی انتشار یافته در آنها ؛ تهیه نمایم .

اما قبل از پرداختن به پاسخ ایشان لازم است تذکر دهم : از آن جایی که ایشان محبت نموده و این قلم را « دوست » خویش اعلام ؛ داشته اند ، « نوازش » های ایشان را نادیده می گیرم . زیرا در فرهنگی که من در بطن آن پرورش یافته ام و آن غیر از فرهنگ « دوست کشی و رفیق کشی » رایج در به اصطلاح « حزب دموکراتیک خلق افغانستان - حدخا- » ؛ است ، « دوستان را بانوش و دشمنان را با نیش » و « نوازش » های آنچنانی ، پذیرا گردیدن امریست اجتناب ناپذیر ، مگر آن که تجربه ثابت کند که در ورای ادعای دوستی اهداف دیگری نهفته باشد. با آن هم اگر من طی این مختصر بنا بر ضرورت در توصیف از « حزب » و « دولت » مورد حمایت شان - که حق هم دارند تا از آنها حمایت نمایند ، چه قسمتی از عمر عزیز شان را به خاطر تحقق اهداف و استیلای حاکمیت مستعمراتی آنها مایه گذاشته بودند - واژه هایی را به کار می برم که در ظاهر زشت جلوه می نمایند ، نباید به معنای برخورد شخصی و یا « عنودانه » تعبیر گردد ، زیرا یک پدیده زشت را فقط می توان با واژه هایی توصیف نمود که در خور آن باشد . ورنه احترام آقای « ربانی بگلانی » سر جایش محفوظ است .

به علاوه در همین رابطه پیشنهاد می نمایم تا بعد از این ، بررسی از کارنامه های سپاه و ننگین مزدوران روس را - از دید من - در هر دو زمینه نظری و عملی به جرایدی که از طرف افغانها نشر می گردند ، به ویژه « اندیشه نو » که جناب عالی یکی از اعضای هیات تحریریه آن می باشید ؛ با هر کیفیتی که خود می خواهید ؛ انتقال دهیم ، چه از طرفی خطوط اصلی کار نشریه « روشنگر » به غیر از بررسی جنایات « حدخا » است و از جانب دیگر ، طرح چنین مباحثی در یک نشریه ای که بیشترین خوانندگان و نویسندگان آن ایرانی اند ؛ نمی تواند ، در مقایسه با یک نشریه مانند « اندیشه نو » که بیشترین مخاطبین آن از جامعه افغانی برخاسته اند ، موثریت لازم را داشته باشد . امید است ضمن پذیرش احترام ، بر پیشنهاد این « دوست » نیز غور لازم نمایند . چه گفته اند : **از دوست یک اشاره و از ما به سر دویدن .**

و اما در رابطه با مطلبی که نگاشته بودید ، باید نوشت :

از آن جایی که شما تنها در ستون اول مقاله تان در سه مورد به درستی طرز دید من با عبارت های متفاوت اما مفهوم واحد ؛ معترف هستید ، درک مفهوم مخالفت شما با نتایج حاصله از آن اندکی دشوار میگردد . چه در حالی که در ستون اول بند چهارم « درستی یکرشته فاکت های تاریخی را در پیوند با کودتای ثور (اردیبهشت) 1357 » تذکر می دهید ، در ستون دوم وسط بند دوم با آوردن « یعنی اکثرًا » پس از اعلام پروگرام سیاسی دولت یا بعد از صدور فرمان های هشتگانه اتفاق افتاده . . . » ، به علاوه نوشته من ، قضاوت خویش را نیز زیر سوال می برید . به همین سان در جاهای دیگر نیز این تناقض ، خود را متباز می سازد . با اجازه شما به خاطر اجتناب از یک بحث بی نتیجه برای خواننده ، من خطوط کلی نیشته قبلی خویش را برجسته ساخته ، ضمن آن به طرز دید شما نسبت به قضایا نیز تماس لازم را خواهم گرفت ، امید است مقبول آن خاطر قرار گیرند .

(1) - من در نیشته قبلی به صورت دقیق و با ذکر تاریخ مشخص هر یک از خیزش ها ، به صراحت نشان داده بودم ، که خیزش های ماه های اولیه قبل از صدور فرمان ها بوده ، لذا به هیچ صورت نمی توانست فرمان های بعدی عامل خیزش های قبل از صدور و انفاذ خویش بوده باشند . مگر این که بپذیریم ، گویا علم غیبی در میان بوده که مردم ، قبل از شکل گیری فرمان ها در مغز رهبری « حدخا » ، از محتوای آن مطلع بوده اند . تا جایی که به من تعلق دارد ، بعد از این همه سال و عمر ، پذیرش چنان اعتقادی را در خور شان خویش نمی دانم ، این که شما چگونه می اندیشید ، از صلاحیت های خود شماسست . فکر می کنم این کمال بد شانسی شماسست که قضایا در گذشته اتفاق افتاده و درج تاریخ گردیده است و هیچ یک از ما نمی توانیم آن را به میل خویش پس و پیش و یا جا به جا نماییم . نه به خاطر پاس « دوستی » و نه هم به منظور کتمان جنایت و تحریف تاریخ .

(2) - به غیر از یکی دو مورد ، تسلسل تاریخی خیزش ها در نیمه اول سال 57 در کل ، به استناد کتاب بارزش « کروبولوژی حوادث تاریخی افغانستان - از تاسیس جمهوریت تا بمیان آمدن اداره مؤقت افغانستان - «تالیف «دکتور جمیل الرحمن کامگار» نشر «بنگاه انتشارات میوند» - چاپ سوم - نگارش یافته بودند. و اما در رابطه با خیزش نهم ثور (اردیبهشت) 57 ، که در صفحه 23 کتاب ذکر شده است ، از آن جایی که به خود نویسنده نتوانستم دست یابم به ناگزیر از افراد دیگری که می توانستند بعد از گذشت سه دهه در آن مورد چیزی برای گفتن داشته باشند ؛ استفسار نمودم . چند نفری که مورد پرسش قرار گرفتند ، همه از منطقه «پکتیا» بوده ، بین شان قلم به دستان چندی نیز وجود دارند ، دلیل خیزش را درکل چنین بیان داشتند :

در علاقه داری (بخشدار) «زیروک» مربوط ولسوالی (فرمانداری) «خُدران» ولایت (استان) «پکتیا» ، علاقه دار (بخشدار) که یک تن از خلقی های دوانتسه واز قوم «منگل» بود واز طریق رادیو وبعد تر تشکیلات حزبی در جریان فاجعه ننگین ثور (اردیبهشت) 57 قرار گرفته بود ، به تاریخ نهم ثور (اردیبهشت) در جریان به خاک سپردن یک تن از باشندگان آن منطقه ، بر مراسم خاک سپاری به ویژه رسم گرداندین قرآن و دادن «اسقاط» به مستحقین وملاها اعتراض شدید کرده؛ به مردم اهانت نمود . مردم محل به پاس «روی» مرده دار و التماس وی که مرده وی را بی حرمت نگردانند، همان لحظه سکوت نمودند . مگر باختم مراسم ، در عوض پراکنده شدن ، به اطراف علاقه داری جمع شده بنای داد و فریاد را گذاشتند . علاقه دار نیز که از کشتن زنان واطفال «داوود» به وسیله رفقای قهرمان اش ! ! مست باده پیروزی بود ، با مردم ازخسونت کارگرفته به لت وکوب یکی دو تن از آنها دست یازید . مردم نیز به خانه های شان برگشته ، بادست پر به سراغ علاقه دارو یاران وی آمده غایله را با قتل آنها خاتمه بخشیدند .

حال شما این واقعه را ناشی از فرمان هایی که ماه ها بعد صادر شدند ؛ می دانید ویا بر ادعای من که ظلم و اجحاف «حدخا» بانی خیزش خود انگیزته مردم بوده است ، صحه می گزارید ، مربوط خودتان است . مگر یک نکته را فراموش ننمایید ، خلاف خوانندگان غیر افغانی که شاید از وقایع اطلاع دقیق نداشته باشند ، مردم افغانستان به نیکویی می دانند ، که چه بر آنها گذشته وچه کسانی را باید به پاسخ گویی جنایات شان در حق مردم وخیانت شان در حق مام میهن بکشانند .

(3) - من در نیشته قبلی همان طوری که تسلسل تاریخی خیزش ها را نگاشته بودم ، تسلسل تاریخی فرمان های کذایی و فوق ارتجاعی حزب و دولت انقلابی ! ! تان را نیز تحریر نموده بودم . تقاضای من از شما این است که بار دیگر آن را در مقایسه با تسلسل تاریخی خیزش ها از نظر بگذرانید ، به یقین به صحت ادعای من پی خواهید برد ، مشروط بر آن که از دید امروز تان به قضایا نظر اندازی نموده بتوانید . شما خود می دانید که حزب و دولت تان در آن روز ها به علاوه سرکوب وکشتار بی دریغ مردم ، وقتی خیزش خود انگیزته آنها را به دشمنان ملت وکشور نسبت می داد ، بزرگترین ظلم تاریخی را نیز در حق آنها روا می داشت . به مثابه فردی که ادعای «دوستی» با وی را دارید توقع من از شما این است ، که مستقل فکر نموده به تکرار اراجیف «جارچی» های مزدوران روس خود را آلوده نسازید .

(4) - نکته دیگری که شما من را به آن متهم می سازید «به گمراهی و انحراف» کشاندن خوانندگان است درقبال اسلام سیاسی و احزاب وابسته به آن . تا جایی که از مطالعه نوشته قبلی من و مقایسه آن با برداشت شما بر می آید ، با تاسف باید گفت : برداشت شما از جمله من «... پرواضح است که در چنان شرایطی اسلام سیاسی مستقر در پاکستان نمی توانست اجازه بحران آفرینی را داشته باشد» وارتباط آن با بند بعدی ، غیر از آن بوده که دیگران از آن فهمیده اند . من به خاطر اطمینان ، که نکند آن جمله اسباب برداشت اشتباه آمیز شما گردیده باشد ، از دوستان دیگری نیز خواستم تا برداشت شان را از جمله فوق ابراز دارند ، این دوستان بدون استثناء از کلمه «مستقر در پاکستان» که با تاسف شما به آن توجه ننموده اید ، همان اخوان دهشت آفرینی را درک نموده بودند که شما نیز به درستی برخی از کردار آنها را نگاشته اید . این که پایه برداشت اشتباه آمیز شما چه بوده خود بهتر می دانید ، امید من آن است ، که آن پایه ، اعتقاد شما به استقلال آنها از دولت پاکستان نبوده باشد، چه در آن صورت باید به تحلیل مفهوم استقلال دست یازید . من در این رابطه بیشتر وقت خوانندگان را نگرفته ، شما را به مطالعه نوشته یکی از رهبران حزبی ودولتی تان که مذاکره با پاکستان را در همان مقطع پیش برده بود ، یعنی عبدالقدوس غوربندی «نگاهی به تاریخ حزب دموکراتیک خلق افغانستان» و خوانندگان را به مطالعه تاریخ پیدایش اسلام سیاسی در افغانستان از همین قلم در شماره های آینده ، دعوت می نمایم ، امید مورد قبول قرار گیرد .

(5) - شما با نوشتن «ماهواره های شوروی وچین» در بخشی از نوشته تان از «نوازش» من پافرا تر گذاشته ، نسلی از انقلابیون پاک باز میهن تان را اهانت نموده بر آنها بهتان بسته اید . این که «ماهواره های شوروی» در افغانستان وجود داشته ، دستان آغشته به خون «حدخا» و تجاوز مستقیم شوروی بر میهن ما، می تواند دلیل روشن آن به شمار آید واما این که «جنبش دموکراتیک نوین»، «ماهواره چین» معرفی گردد؛ دور از شما ، چنین ادعایی دیده درایی تاریخی لازم دارد. با درکی که امروز از مفهوم «ماهواره» می توان

داشت ، شما چطور به خود اجازه می دهید ، که همسویی ایدیولوژیک صرف را ، برچسپ « ماهواره » بودن بزنید ؟

آقای بغلانی !

آیا آن همه کشتاری که حزب و دولت تان در همسویی مزدورمنشانه با بادران روسی شان ، در حق آن پاک بازان روا داشتند؛ کافی نبود ، که امروز شما به جای کلاشینکوف های دیروزی ، یاد آنها را با قلم نشانه گرفته ، با همان کین توزی گذشته ، بدون اندکترین عبرتی از تاریخ و کوهواره جنایات حزب و دولت تان ، بر آنها با بی رحمی تمام شلیک می نمایید؟ نکند شما تصویر حزب تان را در آینه دیده ، اما پنداشته اید که آن صورت متعلق به «جنیش دموکراتیک نوین» می باشد؟ اگر این طور نیست ، این شما و این هم تاریخ مبارزات احاد «جنیش دموکراتیک نوین». حزب تان از طریق عبودیت برای روس ها ، 14 سال قدرت دولتی را در دست داشت ، در جریان آن 14 سال به علاوه آن که صدها هزار هموطن مارا به قتل رسانید به هزاران تن از رهروان «جنیش دموکراتیک نوین» را نیز در زیر شدیدترین شکنجه ها به خاک و خون کشانید ، شکنجه های که امروز آهسته آهسته از آن حرفی به میان آمده ، هر یک از آنها مورا بریدن انسان ایستاده می نماید ، آیا بعد از تمام آن دهشت و جنایت یک برگه کوچکی در دست دارید که موید ادعای سخیف « ماهواره » دانستن آنها باشد؟ اگر دارید عرضه کنید تادیگران نیز بدانند در غیر آن برف بام خودتان را بالای دیگران نینداخته اتهام نبندید ، که سخت زشت و غیر انسانی است .

آقای بغلانی !

به علاوه آن که احاد «جنیش دموکراتیک نوین» تازمان مرگ «مائو تسه دون» و حتی تا قبل از فاجعه ثور 57 هیچ گونه رابطه تشکیلاتی و سازمانی ، با جمهوری خلق چین نداشتند ؛ که اگر هم می داشتند بادر نظر داشت اصل هدایت گر روابط بین احزاب در زمان حیات « مائو » مبتنی بر استقلال و عدم وابستگی ، تساوی کامل ، اتکاب نیروی خود و عدم مداخله در اموری دیگر ، نمی شد به آن « ماهواره » خطاب نمود ؛ بعد از آن هم در جوشاوش جنگ آزادیبخش ملی و مبارزه مسلحانه علیه متجاوزین روسی و ایادی خود فروخته آنها ، درست در هنگامی که حزب و دولت شما به خاطر خوش خدمتی و جلب ترحم ، اعضای سفارت را از مردم هزاره انتخاب نموده بدان وسیله می خواستند از تشابه ساختمان فزیک در چهره ورخسار ، شاه ماهی اعتماد باند « دن سیاوپینگ » را از خود سازند ، و درست در بحبوحه جنگ که رهبران اسلام سیاسی اعم از گلبدین ، ربانی ، سیاف ، مولوی نبی ، صیغت الله مجددی ، نقیب و سایر نمایندگان خورد و درشت آنها ، چای صبح را در اسلام آباد و نان شب را در پکن می خوردند و همه از سلاح های چینیایی برخوردار بودند ؛ رهروان «جنیش دموکراتیک نوین» به علاوه آن که موضع گیری های صریح ایدیولوژیک و برنامه یی در قبالت تحولات چین داشتند و آن کشور را به مثابه کشوری که در راه سرمایه داری گام گذاشته است محکوم می نمودند ، در سطح سیاسی نیز لمحی ای آن مواضع را از یاد نبرده ، حتی انعطاف تاکتیکی را نیز مجاز نمی دانستند .

وقتی چنان طرز دید و موضع گیری را با سخنرانی معروف « ببرک شیاد » - بخوانید مستر بکوف کارمند رسمی ک. گ. ب. - در پولی تخنیک کابل به مقایسه بگیریم ، خواهیم دید که تفاوت ره از کجاست تابه کجا . (6) - نکته دیگری که اسباب ناراحتی ایشان را بار آورده بود استفاده از عبارت « فرمان های فوق ارتجاعی » ، ضمن آن نوشته می باشد . زیرا ایشان را اعتقاد بر آن است که حزب و دولت شان مصدر کار های نیکی در عرصه های سواد آموزی ، اصلاحات اجتماعی ، اصلاحات ارضی و تساوی حقوق زنها انجام داده ، که آن فرمان ها را ماهیت انقلابی می بخشد . در این مختصر ؛ نخست به امید آن که این بحث ها در « اندیشه نو » ادامه یابد و دوم محدودیت صفحه های جریده « روشنگر » ؛ امکان آن وجود ندارد تا به تمام آن موارد به تفصیل پرداخته شود . در غیر آن با احصاییه و اعداد نشان می دادم که با وجود کشتار بی رحمانه هزاران معلم ، محصل (دانشجو) ، متعلم (دانش آموز) ، کارمند ادارات ، داکتر ، انجیر و سایر بخش های روشنفکری که دولت مزدور در یک قلم ، مسوولیت قتل عام بیش از 12 هزار آنها را در ماه عقرب (آبان) 1358 به صورت رسمی به دوش گرفت ، انسداد هزاران مکتب بر اثر جنگ خانمان سوزی که میان مزدوران روس در یک سمت و مزدوران غرب از سوی دیگر جریان داشت با آواره ساختن ملیونها انسان ، آیا می شود حرفی از « سواد آموزی » به میان آورد؟ با استقرار فضای رعب و وحشت بر کل جامعه ، با به جا گذاشتن صدها هزار طفل یتیم وزن بیوه ، با ویران کردن تمام زیر ساخت های اقتصادی و اجتماعی در کشور ، با پولیسی ساختن جامعه ، باسوق اجباری هزاران زن به طرف تن فروشی ... آیا باز هم می شود از اصلاحات اجتماعی سخنی گفت ؟ و اما در رابطه با فرمان شماره هشتم و به اصطلاح اصلاحات ارضی ، بادر نظر داشت اعتراف اخیر « دستگیر پنجشیری » عضو دفتر سیاسی « حدخا » ، عضو شورای انقلابی دولت دست نشانده روس و یک تن از وزرای پر قدرت در کابینه های تره کی ، امین و کارمل ، در نوشته « در باره پیشینه روابط افغانستان با پاکستان عوامل اجتماعی سیاسی ملی و بین المللی شکست سیاست مصالحه ملی داکتر نجیب الله » که در سایت آرپایی انتشار یافته و عمر دوام آن فرمان را چیزی کمتر از یک سال دانسته و «ببرک» را به خاطر زیر پا کردن فرمان و دادن امتیازات بیش از پیش به فیودال ها محکوم می نماید و خصلت غلیظ استعماری نفس فرمان که در

بهترین صورت بعد از تطبیق کامل، فقط می توانست افغانستان را از لحاظ اقتصادی به اقتصاد استعماری «کومیکون» پیوند بزند، آیا می شود از ریشه کن کردن فیودالیزم بادی به غیغب انداخت؟
و اما در رابطه با فرمان شماره هفتم و تبلیغاتی که از طرف ایادی «حدخا» در طول این سالها در آن مورد به عمل آمده باید گفت:

هر چند این امکان وجود دارد که در زمان صدور فرمان، فهم آنروزی صادر کنندگان آن در درک مفاهیم مجزا اما در ارتباط باهم «رفع حجاب، رفع ستم جنسی، آزادی نسوان و تساوی حقوق زن و مرد» کاستی هایی داشته بوده باشد و به علاوه عده زیادی از علاقه مندان و اعضای «حدخا» بدون آن که متن آن فرمان را خوانده و یا غور لازم در آن نمایند، تبلیغ آن را وظیفه دانسته، به انجام آن کوشیده باشند، مگر امروز بعد از گذشت حدود سه دهه از انفاذ آن فرمان و بادر نظر داشت تغییراتی که طی این مدت در فهم ما از قضایا به وجود آمده، هنوز هم از آن ننگ نامه به نیکویی یاد کردن و آنرا به مثابه به «چالش» طلبنده «یک امر غیر انسانی» نامیدن با ابراز هزاران معذرت خدمت آقای «بغلانی» حداقل درازدن در زمینه فهم و درک قضایا است. ضمن این نبشته به خاطر آن که خوانندگان را نیز با «درسفتن» ها آشنا بسازم لازم است تا نخست متن آن فرمان را آورده و بعد مورد ارزیابی قرار دهم. اما قبل از پرداختن به آن فرمان ضرورت دارد یک نکته را یاددهانی نمایم که اگر قرار باشد **صرف به خاطر رفع حجاب و برخی اصلاحات روبنایی دیگر** در زمینه به «چالش» طلبیدن «یک امر غیر انسانی» در تاریخ افغانستان بعد از دوران کوتاه «امانی» برای کسی کلاه از سر برداشت، آن شخص «رییس جمهور داوود» بود که با تاسف حزب تان وی را با تمام اعضای خانواده اش متشکل از زنان، افراد معیوب و اطفال معصوم با بی رحمی تمام به قتل رسانید. این «داوود» بود که در زمان صدارت خود در سال 1336 هـ مطابق با 1957 میلادی بعد از تدارک تمهیدات لازم و برخورداری از اتوریته و درایت کافی با صدور یک فرمان رفع حجاب را دستور کار قرار داد، این «داوود» بود که بعد از صدور فرمان از همه اولتر خود و اعضای کابینه اش در معیت خانمهای بدون حجاب شان در انتظار ظاهر شدند، این «داوود» بود که بدون هراس و انقلابی نمایی های «حدخا» گونه، مخالفت قشر آخذ مخالف رفع حجاب را با شدت سرکوب نموده برای بیش از 15 سال آنها را در سوراخ های شان فروبرد، این «داوود» بود که به زنها حق انتخاب لباس را داده متعارضین و مخالفین چنان امری را در نطفه خفه نمود، این «داوود» بود که بار اول در افغانستان و حتی در مقایسه با بسیاری از کشور های آسیایی و اروپایی اصل «حقوق مساوی برای کار مساوی» را بدون در نظر داشت جنسیت شاغل در عمل به اجرا گذاشت - کارمندان دولت اعم از مامور و یا اجیر و مستخدم در هر رتبه و بستی که قرار داشتند معاش همان رتبه و یا بست را اخذ نموده جنسیت در حقوق برخاسته از رتبه هیچ گونه نقشی نداشت -، این «داوود» بود که در ادارات ترکیب مختلط زن و مرد را مروج ساخت، این «داوود» بود که در تحصیلات دانشگاهی، صنف (کلاس) های مختلط پسر و دختر را بنیان گذاشت، این «داوود» بود که در چوکات ریاست تفتیش بناروالی ها (شهرداری ها) در سرتاسر افغانستان، شعبه ای را به خاطر جلوگیری از مصارف بیهوده عروسی، ختنه سوری، فاتحه خوانی و سایر مراسم خرافی به وجود آورده، حتی برحسب چشم دید خود، دیک های پخته همچو مراسمی را مصادره نمود، این «داوود» بود که به تمام محاکمی که کار «و تأیید» را می نمودند دستور داده بود که به محض مراجعه یک زن و یک مرد به محکمه به خاطر ازدواج بدون هیچ نوع مشکل تراشی در همان ساعت صرف با مشاهده اسناد هویت، اطمینان از تجرد و تکمیل سن ازدواج، آنها را عقد و نکاح نامه را درج دفتر رسمی نماید و... و اما حزب و دولت شما که بعد از یک ربع قرن از آغاز رفع حجاب و جفا افتادن آن اصلاحات، قدرت را به دست گرفت، در زمینه مصدر چه خدمتی گردید، که قبل از آن وجود نداشت؟ دولت حزبی شما در رابطه با همان اصلاحات، فرزند ناخلفی را مانند بود که سرمایه ملیونی پدر را به خاطر گوشه ای چشمی و یا خال زرخدانی به باد فنا داده باشد. این دولت حزبی شما بود که به گفته زنده یاد «مجید کلکانی» با «ترویج سیستماتیک فحشاء» و کوهواره جنایات به علاوه بر اینختن مردم، شترخار زیر پای اژدهای در حال نزع مذهب گذاشته، حیات دوباره بدان بخشید. مگر دولت حزبی تان نبود که به خاطر مقابله علیه خیزش حق طلبانه مردم، کرنش مقابل ارتجاع مذهبی را پیشه ساخته وزارت «شئون اسلامی» را بنیان گذاشت؟ مگر این دولت حزبی شما نبود که بیشترین تعداد مساجد را بنیان گذاشته به راه انداخت؟ مگر این دولت حزبی شما نبود که حقوق ماهیانه برای «ملاها» تعیین و الزوان جامعه را امکان بقاء بخشید؟ و...

برگردیم روی بحث فرمان شماره هفت. فرمانی که برای افراد بی اطلاع، از آن اعلامیه حقوق بشر جدیدی ساخته، ارزش آنرا بالاتر «مانیفیست کمونیست» معرفی داشته آید.

شماره فوق العاده «جریده رسمی» مربوط وزارت عدلیه جمهوری دموکراتیک افغانستان، با نمبر مسلسل 409 انتشار یافته به تاریخ 26 میزان (مهر) 1357 حاوی سه بخش مستقل می باشد:

1 - فرمان شماره 4 درباره نشان دولتی و بیرق جمهوری دموکراتیک افغانستان.

2 - قانون بیرق.

3 - فرمان شماره 7 درباره مهر و مصارف عروسی.

این جریده که در دستون به دوزبان پشتو و فارسی به نشر می رسید ، از همان ابتدای صفحه 14 ستون چپ چنین آغاز می گردد :

« فرمان شماره (7) درباره مهر و مصارف عروسی

این فرمان به منظور تطبیق ماده (12) خطوط اساسی وظایف انقلابی جمهوری دموکراتیک افغانستان در جهت تأمین تساوی حقوق مدنی و از بین بردن مناسبات غیر عادلانه پدر سالاری فیودالی بین زن و شوهر و بخاطر استحکام هرچه بیشتر روابط حسنه خانوادگی صادر میگردد.

ماده اول

1 - هیچ کس نمی تواند دختری را در بدل پول نقد و یا جنس به نامزدی و یا نکاح کسی بدهد.

2 - هیچ کس نمی تواند هنگام عروسی داماد را به پرداخت پول نقد یا جنس بنام طویانه ، ولور یا مصارف دیگر مجبور نماید.

ماده دوم

هیچ شخص نمی تواند بنام عیدی ، براتی و امثال آن داماد یا ولی او را به تهیه لباس و هدایا برای دختر و فامیل او مجبور نماید.

ماده سوم

دختر یا ولی او نمیتواند پول نقد یا جنس را بنام مهر بیش از ده درهم شرعی که مطابق نرخ نقره در بانک از سه صد افغانی تجاوز نمی کند اخذ کند.

ماده چهارم

نامزدی و ازدواج به رضایت کامل طرفین صورت می گیرد . بنابراین:

1 - هیچ شخص نمی تواند به ازدواج اجباری اقدام نماید.

2 - هیچ شخص نمیتواند به علت قرابت یا رابطه قبیله‌ای مانع از ازدواج بیوه گردد ، یا او را جبراً نکاح کند .

3 - هیچ شخص نمی تواند به سبب نامزدی و یا با استفاده از جبر و اکراه مانع از ازدواج قانونی شخص دیگر شود.

ماده پنجم

نامزدی و ازدواج برای زن قبل از تکمیل سن (16) و برای مرد قبل از تکمیل سن (18) جواز ندارد.

ماده ششم

1 - متخلف از احکام این فرمان حسب احوال به حبس از شش ماه الی سه سال محکوم می گردد.

2 - پول نقد یا جنسی که خلاف احکام این فرمان اخذ شده مصادره می گردد.

ماده هفتم

این فرمان بعد از نشر در جریده رسمی نافذ میگردد. «

خواننده عزیز ، برای درک عمق ارتجاعی این فرمان و تطابق کامل آن با احکام 1400 سال قبل اسلام ، پیش از هر تبصره ای با اجازه ، چند حکم از مظاهر آشکار ارتجاع مذهبی در جهان عرب و ایران می آورم باشد آقای بغلانی نیز به ماهیت فوق ارتجاعی آن فرمان با ما هم عقیده گردد :

داکتر یوسف قرضاوی که یکی از فقهای طراز اول بین سنی مذهب می باشد و اکنون نیز بعد از سالها تدریس علوم دینی و ریاست بردانشگاه های اسلامی در پهلوی سایر مشاغل « در حال حاضر عضو مجلس اعلی تربیتی قطر و نایب رئیس هیئت فتوا و نظارت شرعی بر بانکهای اسلامی مشترک در بین دولتهای متحده می باشد و عضو مجلس اماناء مؤسسه الدعوة الاسلامیه در افریقا است . . . » کتابی دارد زیر نام « حلال و حرام » . وی که به تناسب صلاحیت در دادن فتوا ، مرتجع و متحجر است در صفحه 220 کتاب خود چنین می نگارد :

« باید از دختر اجازه گرفته شود و نباید مجبور به ازدواج گردد .

دختران در ازدواج ، طرف اصلی و ذی حق واقعی می باشند و پدر و ولی او نباید نظر و رضایت او را نادیده بگیرد . «

همچنین به نقل از « پیامبر اسلام » حدیثی را که تمام محدثین در اصالت آن متفق القول اند چنین تحریر می دارد :

« بیوه زن نسبت به خودش از ولی و سر پرستش اولی و مقدم تر است و دختر باید در مورد ازدواجش ، از او اجازه گرفته شود ، و سکوتش نشانه اذنبش می باشد»

حال که چند نقل قولی از قرضاوی آوردم بدنخواهد اگر نکته نظرات مظاهر ارتجاع مذهبی شیعه را نیز در اینجا آورده بحث خویش را کامل نمایم :

آیت الله خمینی که طی مدت حاکمیت جبارانه اش در ایران هزاران فرد را با یک کلمه « سر موضع » به قتل رسانید و هیچ انسانی که حد اقل درک و وجدان داشته باشد نمی تواند او را انقلابی معرفی دارد در رابطه با

موضوعی که فرمان شماره 7 بدان پرداخته در توضیح المسائل خویش در 57 مساله (از 2363 الی 2420) مطالب متعددی را مطرح نموده که در ذیل یکی دو مساله آن اقتباس می گردد:

توضیح المسائل حضرت امام خمینی قدس سره الشریف

احکام نکاح یا ازدواج و زناشویی

۲۳۷۰ عقد ازدواج چند شرط دارد:

پنجم: زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به کراهت اذن دهد و معلوم باشد قلباً راضی است عقد صحیح است.

۲۴۲۰ اگر موقع خواندن عقد دائمی برای دادن مهر مدتی را معین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر از نزدیکی کردن شوهر جلوگیری کند، چه شوهر توانایی دادن مهر را داشته باشد چه نداشته باشد.

به علاوه جلال جماران سایر مجتهدین نیز در رساله های احکام شان در رابطه با ازدواج و حقوق زن و شوهر مطالبی را مطرح نموده اند که به خاطر خودداری از اطناب کلام، چند مساله از توضیح المسائل آیت الله منتظری «پارغان» و شریک بیشترین بخش از جنایات خمینی جلال را نیز می آورم:

شرایط اجرای صیغه عقد:

مساله 2585- اجرای عقد ازدواج دارای پنج شرط است:

5 - اکراه و زور در بین نباشد و زن و مرد به ازدواج راضی باشند، ولی اگر زن ظاهراً به اصرار اجازه دهد و معلوم باشد که قلباً راضی است عقد صحیح است.

مساله 2591-

... همچنین اگر دختر رشد فکری و جسمی داشته و بخواهد با شخصی که در نظر شرع و عرف کفو⁽¹⁾ او می باشد ازدواج کند و پدر یا جد پدری بهانه تراشی و سخت گیری کرده و اجازه نمی دهند، اجازه آنان لازم نیست، ...

مساله 2594- در عقد دائم و موقت زن و مرد دو رکن اصلی عقدند و باید هنگام عقد معین و در عقد دائم اگر نامی از مهر برده نشود عقد صحیح است، ...

مساله 2595- "مهر" اندازه معینی ندارد و می توان هر چیز حلالی را که ارزش داشته باشد - کم باشد یا زیاد، عین باشد یا منفعت - مهر قرار داد، و از پیامبر اکرم (ص) نقل شده که فرموده اند: "بهترین زنان امت من زنی است که از همه زیباتر و از همه کم مهرتر باشد"⁽²⁾.

مساله 2596- بهتر است مهر زنان مومن مطابق "مهر السنه" باشد، یعنی مهري که پیامبر اکرم (ص) برای هر يك از زنان و دختران خود از جمله حضرت فاطمه زهرا قرار دادند. و آن پانصد درهم نقره سکه دار است که وزن هر درهم "6/12" نخود می باشد و جمعا "5/262" مثقال معمولی نقره سکه دار می شود، و قیمت آن تابع نرخ روز است⁽¹⁾

[1] ظاهراً در زمان پیامبر اکرم (ص) يك درهم يك دهم دینار ارزش داشته، و به عبارت دیگر هر دینار ده درهم بوده است، پس چون در آن زمان مهر السنه (500 درهم) بوده معادل (50 دینار) یا (50 مثقال شرعی طلا) می باشد، که اگر هر مثقال شرعی (515625/3 گرم طلا) باشد مجموعه مهر السنه (78125/175 گرم طلا) می شود.

مساله 2619- اگر هنگام عقد دائم زمانی را برای پرداخت مهر تعیین نکرده باشند، زن می تواند پیش از گرفتن مهر خود را تسلیم شوهر نکند و از نزدیکی کردن او و سایر استمتاعات جلوگیری نماید، خواه شوهر توانایی پرداخت داشته باشد یا نه ...

مساله 2621- اگر مهریه زن اسکناس قرار داده شود و در اثر گذشت زمان یا عوامل دیگر قیمت آن تنزل فاحش پیدا کند، بنابر احتیاط واجب باید با مصالحه رضایت زن فراهم شود. ولی اگر چیزهایی نظیر: زمین، خانه، طلا یا نقره به عنوان مهر قرار داده شود زن همان مقدار را طلبکار می شود، هر چند قیمت آنها تنزل کرده باشد.

مساله 2627- اموالی که زن در مدت زناشویی از راه تلاش و فعالیت به دست آورده جزو دارایی او می باشد، و آنچه شوهر به او بخشیده بنابر احتیاط واجب جزو دارایی زن شمرده می شود.

خوانندگان گرامی!

امید است اکنون که متن فرمان شماره 7 مزدوران روس و خز عیالات مظاهر ارتجاع مذهبی را در دست دارید، لطف نموده بار دیگر آنها را در مقایسه با همدیگر مورد غور قرار دهید، به ویژه مواد آنها در تمام زمینه ها با

نوشته های قرضای و منتظری مقایسه نماید. به یقین شما هم به همان نتیجه ی خواهید رسید ، که این قلم بدان دست یافته است . و آنهم چیزی نیست به جز فوق ارتجاعی نامیدن آن فرمان ها. چه درحالی که «پیامبر اسلام» 14 قرن قبل، آنهم از موضع یک دین که در نهایت حافظ منافع طبقات حاکم و تقدس مالکیت خصوصی است، به زن برخورد کالایی نموده ، در «بدل نفس» آن 10 درهم شرعی ارزش قابل شویبه تاسی از آن بیروانش آنرا به «هرچیز حلال» قابل معاوضه بدانند چنین حکمی امروز از طرف آنانی که با پایین ناف شان فکر نمی کنند به حق ارتجاعی و غیر انسانی معرفی گردد ؛ خود بگویند تایید چنین حکمی در اواخر قرن 20 ، آنهم از طرف کسانی که رهبران شان در چرند نامه ها و اکاذهایی چون « زندگی نوین - نوشته تره کی » ، « یاداشتهای سیاسی و رویدادهای تاریخی - نوشته سلطان علی کشتمند» و ده ها اثر و جزوه دیگر استخوان بندی ایدولوژیک حزب شان را «جهان بینی علمی» معرفی داشته ؛ ضمن آن که در خفا بدشان نمی آمد تا خود را همطر از «لنین» معرفی دارند ، به گفته شخص آقای « بغلانی» حیثیت «ماهوره شوروی» را نیز داشتند ، بعد از گذشت قرون ، بعد از پیدایش افکار و نظرات جدید دوره رنسانس ، بعد از انقلابهای امریکا و فرانسه ، انگلستان و ... و آمدن زنها بر روی صحنه مبارزات اجتماعی - سیاسی ، به خصوص بعد از آن که در زمستان 1916-1917 زنان کارگرد روسیه تزاری به منظور مبارزه علیه شرایط غیر انسانی 60 ساعت کار در هفته به میدان آمده ، ظرفیت عظیم انقلابی شان را به خاطر نابودی دنیای کهن و اعمار دنیای جدید به اثبات رسانیدند، بعد از آن که در مدت 6دهه بعد از آن ، زن در تاریخ مقام «نصف جهان» را به خود اختصاص داد، در چنین شرایطی هرگاه حزبی و یا دولتی با آن ادعا ها بیاید و در « بدل نفس» زن چه بهتر است بازبان صریح گفته شود « پایین ناف » زن قیمت گزاری نماید ، و حتی همان حقی را که «افیون توده ها» برای وی در عرضه کالایش قابل شده؛ نادیده بگیرد و به نرخ کوپرتایی ؛ توگویی این مال خودشان ، خواهران و مادرا شان است، که به حراج می گذارند؛ فرمان صادر نمایند به چنین فرمانی چه نام می گزاید به جز فوق ارتجاعی .

به خاطر ایضاح بیشتر مطلب و استفاده بیشتر خوانندگان از بحث ، متن این فرمان را از نزدیک مورد غور قرار می دهم ، باشد طیف بیشتری از این تنگ نامه « استیراء » بجویند:

همان طوری که شما هم این فرمان را خواندید ، فرمان یک مقدمه و هفت ماده دارد . در مقدمه ، هدف از صدور فرمان « تامین تساوی حقوق زن با مرد در زمینه حقوق مدنی و از بین بردن مناسبات غیر عادلانه پدر سالاری فیودالی بین زن و شوهر» اعلام گردیده است . صرف نظر از آن که در تعیین هدف هم قید « پدر سالاری فیودالی» اسارت زن را در ساختار های ماقبل فیودالی « برده داری » و مابعد آن « سرمایه داری» و حتی تمام دوران ساختمان سوسیالیزم ، که در آن مالکیت خصوصی و کار مزدی وجود دارد ؛ احتوا نمی نماید ، به خاطر محدودیت صفحه های روشنگر ، باتمام اهمیتی که دارد از آن می گذرم .

و اما در رابطه با 7 ماده ، در حالی که ماده های اول ، دوم و سوم هیچ دغدغه خاطری به جز مساله پولی آنهم به حمایت از جیب داماد ندارد ؛ در ماده چهارم که متشکل از سه قسمت است ، در قسمت یک صحبت از نفی ازدواج اجباری می نماید بدون آن که زن به صورت مشخص مطرح گردد ، در قسمت دوم از آزادی ازدواج بیوه دفاع می نماید و در قسمت سوم باز هم همان دغدغه پولی و حمایت از جیب داماد ؛ در ماده پنجم تعیین سن ازدواج آن هم با پذیرش تبعیض میان زن و مرد مطرح می گردد؛ در ماده ششم ضمن باز گذاشتن راه غارت از همه می خواهد تا به فیصله های فوق ارتجاعی آنها سر تسلیم فرود آرند و در ماده هفتم تاریخ انفاذ قانونی آن فرمان مشخص می گردد . باز هم به منظور وضاحت دادن بهتر به موضوع این ماده ها را بیشتر مورد مذاقه قرار می دهم :

ماده اول - قسمت یک: «هیچ شخص نمی تواند دختری را در بدل پول نقد و یا جنس به نامزدی و نکاح کسی بدهد.» این که نیت تحریر کنندگان فرمان چه بوده ، باشد برای خودشان . از متن فرمان نفی اخذ پول در امر ازدواج استنباط می گردد ، نه به رسمیت شناختن حق انتخاب همسر از جانب زن و نفی ازدواج اجباری . زیرا یکی از مرسوم ترین ازدواج های اجباری در جامعه افغانستان ، ازدواج های درون خانوادگیست . در چنین ازدواج هایی که به صورت عمده بین پسر عمو و دختر عمو ، پسر ماما (دایی) و دختر عمه و عکس آن ، پسر خاله و دختر خاله ، صورت می گیرد که بیشترین اجبار هم در همان رابطه به وجود می آید ، کمتر پای پول به میان آمده بیشتر مساله « بدل» حیات دختران و پسران جوان را به تباهی می کشاند . یعنی دختری در بدل دختر دیگر و یا به خاطر حفظ حرمت عمو ، ماما ، عمه و خاله یک جوان را به قربانی دادن . در حالی که احکام «پیامبر اسلام» و جانشینان وی در مقایسه با این ماده ، تاکید مشخص تری به آزادی دختر در انتخاب می نماید .

ماده اول - قسمت دو : « هیچ شخص نمی تواند هنگام عروسی داماد را به پرداخت پول نقد یا جنس بنام طویانه ، ولور یا مصارف دیگر مجبور نماید.» این قسمت که به صورت صریح به حمایت از جیب داماد پا پیش می نهد، به علاوه آن که نسبت به احکام « داوود» ، که مصارف هر دو طرف را « عروس و داماد» محدود می ساخت ؛ یک جانبه و ناقص است یک خطر جدی دیگری را نیز در ذهن انسان متبادر می سازد .

خطری که نکند حکمداران 7 ثوری ، به زور سر نیزه و اجبار به مثابه یک تقلید از نیم قاره هند ، خانواده های

عروس را به پرداخت پیش کش ، وجهیز های هنگفت فرمان بدهند . چه در این قسمت کالایی ساختن انسان نفی نگردیده ، صرف به حمایت از مرد محدودیت هایی به وجود آمده است .
ماده دوم : «هیچ شخص نمیتواند بنام عیدی نوروزی، براتی و امثال آن داماد ویا ولی او را به تهیه لباس و هدایا برای دختر و فامیل او مجبور نماید.» این ماده صرف نظر از آن که باز هم حمایت از مرد است در قبال خواستهای خانواده ویا خود زن . آوردن کلمه «ولی» در متن مطلب با درکی که از معنای فقهی آن وجود دارد، خود به خود از دواج اطفال را باز گو می نماید در غیر آن چه ضرورتی وجود داشت ، که صحبت «ولی داماد» به میان آورده شود .

امید است با دقت در دو ماده فوق به صراحت واضح شده باشد ، که هدف حکمداران فاجعه ثوراز «تامین تساوی حقوق زن با مرد» نه حمایت از زن بلکه سهیم ساختن خانواده زن در پرداخت ها می توانست ؛ باشد .
ماده سوم : «دختر یا ولی او نمیتواند پول نقد یا جنس را بنام مهر بیش از ده درهم شرعی که مطابق نرخ نقره دربانک از سه صد افغانی تجاوز نمی کند اخذ نماید.» این ماده در واقع همان دم خروسیست ، که تمام قسم های حضرت عباسی فاجعه آفرینان ثور را که در زیر ردای تساوی حقوق زن و مرد ، پنهان گردیده به یک باره در دید و انظار دیگران قرار می دهد . لذا اندکی مکث بیشتر در آن مورد خالی از مفاد نخواهد بود . در خطوط کلی خود به این ماده از دو منظر متفاوت می توان نظر اندازی نمود : منظر دیانت اسلام ، منظر فرمان شماره هفت . به منظور درک بهتر موضوع تذکر مقدمه آتی اجتناب ناپذیر است :

بعد از آن که مالکیت خصوصی در بطن جامعه « مادر تبار » اولیه به وجود آمد و با دگرگونی ساختار اجتماعی و پیدایش مالکیت خصوصی و طبقات ، جامعه به طرف « پدر سالار » شدن حرکت خویش را آغاز نمود . به تناسب استحکام مناسبات پدر سالارانه ، موقف زن در جامعه روز تا روز پایبندتر آمده ، سیر قهقراپی را در جامعه بدوی عرب مانند سایر جوامع مشابه؛ که حیات انسان در گرو توان بازوی فردی و برندگی شمشیر قبیله بود؛ تا سرحد زنده به گور شدن نیز طی نمود. به مرور زمان که از جانبی بازده تولید به تناسب گذشته تغییر یافت و از طرف دیگر درک پدر سالارانه در قبال خانواده ؛ رابطه اطفال را که قبل بر آن بر مبنای آزادی های جنسی زن به شکل آزاد و چند شوهری در حیطة اداره و ارتباط مادر قرار داشتند ، بایبندیش مالکیت خصوصی به پدر تعلق گرفته و از همان آغاز انعقاد نطفه در رحم یک زن به مثابه بخشی از مالکیت مرد درآمدند - پذیرش اصل عده بعد از طلاق ویا فوت شوهر در اسلام از همین مبنا به وجود آمده است - ؛ در کلیت خود از داشتن فرزند تغییر خورده آنها را به مثابه بخشی از مالکیت خویش به شمار آورد. بر حسب جلب منفعت و دفع ضرر ، رسم زنده به گور کردن دختران قرن ها قبل از پیدایش اسلام خاتمه یافته در عوض با یک دید کالایی نسبت به آن ، فروش وی را زیر نام « شیر بها » که همان حق مالکیت پدر بر دختر است مروج ساختند . کالایی که باید دست نخورده و به اصطلاح صفر کیلومتر « بکارت دختران » در معرض فروش قرار می گرفت در غیر آن مالکین کالا « پدر ، برادر و . . . » حق داشتند ضرر رسان را تا پای مرگ نیز آسیب رسانیده انتقام ضرر مالی خویش را بستانند.

نا توانی در پرداخت قیمت به یک باره و کامل (شیربها) و عدم امنیت دوام قرار داد فروش (عقد) جامعه پدر سالار را بر آن داشت ، تا از اصل قیمت پایین نیامده بلکه آنرا در دومرحله اخذ نمایند(شیر بها و مهر) . بدین سان اصطلاح مهر در فقه اسلامی که مستقیم از جامعه قبل از اسلام در آن وارد شده بود؛ به میان آمده و باتقسیم آن به « مهر معجل و مهر مؤجل » اسارت و بردگی زن به مثابه برده جنسی کامل گردید.

مهر از منظر دیانت اسلام : همان طوری که در بند بالا به نگارش در آمد ، دین اسلام بایبذرفتن اصل « مهر » در ازدواج ، در کنار آن که اصالت تملک پدر و خانواده را بر دختر صحه گذاشت ، چگونگی انجام آنرا نیز به توافق جانبین منوط ساخته ، در آن « کالا » یعنی زن متاعی اعلام شد با نرخ نامعین در یک بازار آزاد . کالایی که ارزش آنرا رابطه عرضه و تقاضا تعیین نموده ، قیمت آن به شاخص های متعدد از جمله خاستگاه طبقاتی دختر ، صورت ، تحصیل ، بکارت و ... ارتباط می گرفت . درست مثل یک کالای واقعی . مانند یک موتر (ماشین) . هرگاه فابریک آن مرسدس بنز ، رنگ آن میتالیک ، مجهز با تجهیزات ایر بک ، ایرکاندیشن ، پاور سیستم واز همه بالاتر صفر کیلومتر می بود ، پر واضح است که قیمت آن با « ماسکویچ » روسی نمی توانست مساوی باشد . در زمان خرید هم مشاجره و چانه زدن به منظور اخاذی بیشتر اصلی بود پذیرفته شده . در این بازار آزاد با توافق جانبین در عقد قرارداد خرید و فروش ، یک قسمت قیمت به نام شیر بها یا « مهر معجل » نقد پرداخته می شد . پرداخت قسمت دیگر قیمت « مهر مؤجل » که به صورت عمده دوبرابر پرداخت نقدینه می بود به مثابه تضمین امنیتی زن که فردا بدون علت از خانه بیرون انداخته نشود ؛ به آینده موکول می گردید . این است طرز دید مذهبی در رابطه با ازدواج .

فرمان شماره 7 و ازدواج : فاجعه آفرینان ثور ، در ربع چهارم قرن بیست ، با تمام ادعاهای دروغین در رابطه با تامین تساوی حقوق مدنی زن با مرد و حرافی های مستهجن دیگر ، به نام حزب پیش آهنگ طبقه کارگر ، از طرف دولتی که ادعای آن راداشت تا با « راه رشد غیر سرمایه داری » کشور را از طریق « مسالمت آمیز » به سوسیالیزم می رساند ؛ وقتی پای میدان عمل به میان آمد مانند سایر عرصه ها در تقابل خونین بامردم ، در

آستان امپریالیزم و ارتجاع سر ساییده ، یکی به دنبال دیگری امیال ضد انسانی آنها را صحنه « انقلابی؟! » گذاشتند. فرمان شماره 7 یکی از آن موارد سجده برده وار در قبال مذهب و فیودالیزم بوده با قبول و تبلیغ «ده درهم شرعی مهر» در واقع به «کالا» بودن زن صحنه گذاشتند. تفاوت آنها با کسانی که زیر نام مذهب بدین کار دست می یازیدند ، صرف در چگونگی عرضه « کالا» بود . آنها که به دنبال روی از سیستم اقتصادی شوروی متجاوز ، طرفدار بازار ورقابیت آزاد نبودند و فکر می کردند که یگانه راه رسیدن به سوسالیزم ادعایی شان عبور از کانال « کوپراتیف » هاست ، ازدواج را نیز در همان محدوده سنجیده ، قیمت ده درهم شرعی را بر آن گذاشتند. مشکل وقتی چند لایه می گردد ، که آنها حاضر نیستند بپذیرند ، که چنین قیمت معین کردن در اصل به خاطر حفظ منافع مصرف کننده و یا خریدار به وجود آمده است . نه فروشنده و کالا. از آن جایی که در این مورد خریدار و مصرف کننده مردان اند و کالا زنان ؛ هیچ انسان با وجدانی نمی تواند از آن گامی در جهت « تامین تساوی حقوقی زن با مرد» احساس نموده و تبلیغ آن را در دستور کار قرار دهد مگر این که بپذیریم دیر به دنیا آمده است .

ماده چهارم: « نامزدی و ازدواج به رضایت طرفین صورت می گیرد بنابراین: »

« 1 - هیچ شخص نمی تواند به ازدواج اجباری اقدام نماید . »

صرف نظر از آن که چیزی جدیدی نیست و ما در آغاز دیدیم که حتی جلاد جماران نیز همین نظر را تبلیغ می نمود ، معنای صریح و روشن هم ندارد. چه ، کسی که خود به ازدواج اقدام می نماید دیگر اجباری در آن نمی تواند وجود داشته باشد . این که فاجعه آفرینان ثور نمی توانستند هدف خویش را درست جمله بندی نمایند و یا آن که خاستگاه طبقاتی خرده بورژوازی و تعلق طبقاتی کمپرادور بروکراتیک آنها این جرئت را از ایشان سلب نموده بود تا بگویند : هیچ کسی به جز شخص ناکح و منکوحه من جمله پدر ، برادر و ... حق ندارد زن و یا مردی را به ازدواج و ادار سازد، مساله ایست در خور غور مجدد.

« 2- هیچ شخص نمی تواند به علت قرابت یا رابطه قبیولی مانع از ازدواج آزادانه بیوه گردد، یا اورا جبرا" نکاح کند.»

این تقلید مجدد از احکام اسلامی باز هم ریشه در همان دید کالایی ، هم در اسلام و هم در فرمان شماره 7 دارد. زیرا آن ریشه زن را متاع و ارزش آنرا « صفر کیلومتر» می دانست . در همین جاست که خلاف خانواده دختر که گویا به حق خود رسیده اند و دختر مذکور دیگر در تملک آنها قرار ندارد این خانواده داماد است که بعد از مرگ فرزندان ، عروس را به حراج گذاشته قیمت داده شده را می خواهند دوباره به دست آرند . در همین رابطه به علاوه تقلید از احکام اسلام بر اساس اسناد تاریخی به ویژه کتاب « تاج التواریخ » در عمل به دنبال آن امیر عبدالرحمان خان انسانی سفاک و خونریز روان شده اند بدون آن که حد اقل از وی نامی به میان آرند. چنانچه امیر نامبرده در صفحه 342 کتاب خاطرات خود « تاج التواریخ» می نگارد : « همین که شوهر فوت شد، زن آزاد است و نمیتوان اورا مجبور کرد کسی را برخلاف میل خود به شوهری اختیار نماید». تفاوت بین امیر موصوف و فاجعه آفرینان ثور در آن است که امیر در مقایسه با آنها صداقت به خرچ داده ، اعلام می دارد که این عمل را به خاطر « تحقق شریعت غرای محمدی» انجام می دهد در حالی که مزدوران روس بر آن قیای سرخ کشیده ، غرض از آن را « تامین تساوی حقوق زن با مرد» اعلام می دارند.

در قسمت ماده چهارم که در صفحه های قبلی جلوی رویتان قرار دارد، باز هم همان مشکل مالی ناکح اما به شکل دیگری مطرح شده است .

در ماده پنجم و تعیین سن ازدواج ، هیچ معلوم نیست که معیار دوگانه آنها در قبال عمر زن و مرد از کجا برخاسته و این عمل را چگونه توجیه می نمایند . چه اگر قرار است که سن ازدواج باید سن قانونی افراد باشد در افغانستان آن روز سن قانونی مانند اکثریت کشور های جهان 18 بود . با در نظر داشت آن قانون افراد 18 و بالاتر از آن کبیر و پایین تر از آن صغیر به حساب می آمدند . این امر در تمام حقوق مدنی ، حق رای ، شهادت ، تصاحب مالکیت و ... صادق بود . حال چرا در رابطه بایکی از مهمترین امور زندگی ، سن زن ها 16 قید می گردد ، آنهم در کشوری که کمتر زن و دختری به ویژه در روستا ها دارای تذکره هویت بوده و می شد بر اساس آن کاری را انجام داده و یا ممانعت نمود . باز هم به نظر من این تمکین دیگر نیست در قبال احکام 14 قرن قبل . این نکته را وقتی با پذیرش مقام « ولی» از طرف فرمان شماره 7 در پیوند با همدیگر در نظر بگیریم دیده می شود که فاجعه آفرینان ثور بسیار محیلانه و به صورت غیر مستقیم ، ازدواج با صغیر را جواز قانونی داده اند.

در همین رابطه بدون تاخیر باید افزود ، که امروز در بسیاری از کشور های غربی به اصطلاح پیش رفته نیز ، ازدواج یک دختر و پسر که پایین تر از 18 سال دارند - حتی دخترانی که 13 سال داشته اند به صورت رسمی ازدواج نموده اند - به موافقه والدین و کارمندان امور اجتماعی در تحت شرایط خاصی صورت می گیرد. فقط با این خصوصیت ، که طرفین یعنی پسر و دختر باید پایین تر از 18 قرار داشته باشند. در غیر آن طرف بالاتر از 18 سال چه زن باشد و چه هم مرد ، مورد پیگرد قانونی قرار می گیرند . همانطوری که نوشتم در ماده های 6 و 7 نیز چیزی نبود که منافع زن را بتواند تامین نماید .

آقای « بغلانی » !

باحث مختصری که در قبال فرمان شماره 7 صورت گرفت ، نمی دانم حال به من حق می دهید که به همچو فرمانهایی فوق ارتجاعی خطاب نام ویا خیر . در هر صورت همان طوری که در آغاز بحث یاد آور شدم ، امروز مفاهیم رفع حجاب ، رفع ستم جنسی ، آزادی روابط جنسی ، آزادی نسوان و تساوی حقوق زن و مرد ، بار های معنایی خاص خود را دارند که با تاسف در کشور ما چندان مورد توجه قرار نگرفته ویا بهتر است بنویسم ، مشغله های فکری جامعه مرد سالار افغانی آن قدر زیاد است که کمترین فرصتی برای رسیدگی در امر نصف نفوس کشور رایافته است . کاری که در اصل هم می باید به وسیله زنهای افغان که در تمام عرصه های زندگی اگر نه بیشتر از مردها کمتر از آنها نیز نبوده اند ، به جلو رانده شود و مردها نیز صمیمانه در کنار آنها ایستاده از هیچ گونه بذل مساعی دریغ نوزند .

این قلم را اعتقاد بر آن است ، تساوی حقوق زن و مرد را زمانی می توانیم متحقق سازیم که ریشه های پیدایش آنرا نشانه گرفته ، با لغو مالکیت خصوصی و کار مزدی پایه های مادی آن تساوی را به وجود بیاوریم . در زمینه حقوقی و خانوادگی حق طلاق را که در جوامع اسلامی مختص مرد است به زن نیز برگردانیم ، با به رسمیت شناختن حق حضانت و نگهداری اطفال به وسیله مادر در صورت طلاق ویا فوت شوهر ، مالکیت پدر سالارانه مرد را بر خانواده خاتمه داده بدان وسیله به عمر حقارت تاریخی زن فقط « یک شکمبه » است ، نقطه پایان را بگذاریم . و ده ها نمونه دیگر از همین قبیل که هیچ یک از آنها را در فرمان شماره 7 نمی توان یافت تا فوق ارتجاعی نامیده نشود .

آقای « بغلانی » !

شما در نوشته تان به چنین نتیجه گیری رسیده اید که من عامدانه خواسته ام هیچ نقطه سفیدی در کارنامه دولت مورد حمایت شما نگذارم و نوشته اید :

« گویا آن دولت از یک دسته دزدان و رهنان و آدمخواران وحشی تشکیل شده و حامل هیچ ایدیولوژی ، آرمان و اصلاحات سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی در جامعه نبود »

به پاس همان دوستی که ادعای آنرا نموده اید ، باید بنویسم که به غیر از یک نقطه سفیدی که بعدتر توضیح خواهم داد و افزودن صفات « خاین و میهن فروش » در تعاقب صفاتی که شما از آن نام برده اید ، باتمام آنچه در رابطه با برداشت من نوشته اید ، موافق هستم واز این که چنین ، این قلم را درک نموده و شناخته اید برایتان ادای احترام می نمایم . هرگاه خواسته باشید دلیل آن نیز برایتان روشن شود ، لطف نموده همین مختصر را در « اندیشه نو » امکان نشر بدهید . تا به تعقیب آن مجموع عملکرد وپی آمدهای فاجعه ثور رانیز به ارزیابی گرفته بتوانم .

آقای « بغلانی » !

نمی دانم در تمام آن مدتی که شما از دل و جان واز صمیم قلب در خدمت تحکیم پایه های دولت دست نشانده و مزدور روس قرار داشتید این فرصت برایتان دست داد تا بعد از بازگشت قوای اشغالگر و مزدوران بی مقدار داخلی آن از یک منطقه کوبیده شده و به اصطلاح آن روز دولت حزبی تان استقرار مجدد حاکمیت انقلابی دیدن نمایید و یاخیر ؟ با شناخت محدودی که من از شما دارم ، فکر نمی کنم شما آن فجایع را خود تجربه نموده باشید ورنه بااطمینان امروز در باره آن نظام و افراد آن قضاوت دیگری می داشتید .

شما این بدبختی را نداشته اید که جسد یک دهقان زاده دست و پا چرکین و ترک برداشته را در حالی از زیر خشت و گل خانه گلوخی آنها ، که به وسیله به گفته شما انسان های « حامل ایدیولوژی و آرمان » و بادران روسی شان ویران شده بود ؛ بیرون بکشید ، که از آن طفل سه چهار ساله نصف بدن اش وجود داشت و نصف دیگر آن پیدانشد . درست دقت کنید ، اگر چنان طفلی در دور و برتان هست او را در نظر مجسم سازید ، از تمام بدن طفل از شانیه راست به پایین به شکل مایل گذشته از بالای ناف الی بالای سرین و دوپا وجود داشته باشد ، و متباقی بدن طفل یعنی سر ، گردن ، شانیه و بازوی چپ و نیم تنه از سمت چپ بعد از تمام جست و جو ها پیدا نگردد و وقتی بدن را از جا بی جا می نمایی روده ها با بقایایی امعا و احشا آن طفل به هرسو آویزان گردند . من به خاطر محکوم نمودن جنایات شوروی و مزدوران بی مقدار آن ، قطعه عکسی با همان جسد گرفته بودم ، که در کنفرانس سال 1980 محاکمه خلقها در استکهولم به وسیله زنده یاد « قیوم رهبر » در یک رویارویی داغ با ایادی روسها و سفیر آن کشور در سویدن به نمایش گذاشته شد و برای اولین بار نهادی که در بیش از یک دهه تنها جنایات امپریالیزم امریکا را محکوم می نمود ، سوسیال امپریالیزم شوروی را نیز بانفرت و انزجار غیر قابل وصفی محکوم کرد -

شما این بدبختی را نداشته اید تا دوستان تان رادر حالتی دیدار نمایید که از مجموع فامیل 12 نفره آنها فقط دوتن یعنی خودش و دختر خور دسال وی که به نسبت مرضی با پدر یکجا نزد داکتر رفته بودند ؛ زنده و متباقی تمام اعضای فامیل یعنی همسرش با 9 طفل دیگرش طعمه بمباردمان « حاملان ایدیولوژی و آرمان » به غرض تحکیم پایه های قدرت چند مزدور خود فروخته در مرحله تکاملی انقلاب ثور گردند .

شما این بدبختی رانداشته اید تا مجبور باشید جسد سوخته و جز غاله شده یک جوان رشید را که به وسیله سلاح های آتش زا تا آخر سوخته و از جسد یک انسان باقد متوسط ، به اندازه 30 تا 40 سانتی متر چند استخوان پاک سوخته باقی مانده باشد ؛ از مادر آن جوان مخفی دارید . مادری که در آخرین دقیق می خواهد چهره فرزند اش را ، محصول یک عمر زحمت و بی خوابی اش را ، امید پیری اش را ببیند ، اما تو نمی توانی آنرا نشان دهی ، زیرا این توهستی که میدانی نه جسدی وجود دارد و نه هم چهره ای .

شما این بدبختی را نداشته اید تا حالت یک قریه رادر قعر زمستان بعد از ترک قوای اشغالگر و مزدوران بومی آنها ، در حالی از نظر بگذرانید که درکنار اجساد نفله شده انسان و حیوان و خانه های ویران و به یغما رفته ، خوراک زمستان مردم دردمند و ناتوان را بر روی برفها ریخته و قوت لایموت آنها را نیز از بین برده باشند و تو هیچ نتوانی بفهمی که گریه های دلخراش اطفال و بزرگ سالان آیا به خاطر کسانیت که از دست داده اند و یا به خاطر آن آردی که بر روی برفها ریخته شده و از فردا کابوس گرسنگی را گوشزد می نماید ؛ می باشد .

شما این بدبختی را نداشته اید که شاهد صد ها خاطره از همین قبیل و دردناک تر از آن بوده باشید . من مطمئن هستم اگر شما هم با چنین خاطرات کابوس گونه به خواب رفته و بیدار می شدید، به هیچ صورت به دفاع از یک حزب دزد ، جنایت کار و فرومایه قلم نمی زدید . مگر این که هفت گوه سیاه در بین ، شما هم مانند «سلطان علی کشتمند» در هنگام صدارت ، آن قدر در مرداب و ابستگی سقوط کرده باشید، که به اعتراف جنرال ماریوف ، در عوض پذیرفتن معذرت سر قوماندان اعلائی شوروی در افغانستان به خاطر قتل عام یک خانواده افغان بعد از تجاوز جنسی بر زنان و به غارت بردن دار و ندار زندگی فقیرانه آنها در ولایت (استان) «ننگرهار» در حوالی شهر «جلال آباد» ، درحالی که «کشتمند» خاین و مزدور تلاش می ورزید تا روسها را دلداری داده خود فامیل افغان را مقصر معرفی دارد ، «داکتر نجیب» به حیث رییس سازمان جهنمی «خاد» می کوشید تا به جنرال موصوف که بعد از تحقیق لازم و اعترافات صریح متهمین به عذر خواهی آمده بود ؛ متقاعد سازد، که آن عمل کار رفقای شوروی نه بلکه به وسیله «اشرار» - نام رفقای دیروز و متحدین امروز برادران اسلامی حزب تان - انجام یافته است .

آقای « بغلانی » !

شما از «آرمان وایدیولوژی» نام برده اید و فکر کرده اید که من منکر آن هستم که فاجعه آفرینان ثور آرمان وایدیولوژی داشته اند . زبانم لال ، اگر چنین بگویم و یا بنویسم . آنها هم آرمان داشتند و هم وایدیولوژی . مگر این که آن آرمان وایدیولوژی چه بود، با تاسف تجربه تاریخی در طی دوران حاکمیت 14 ساله «دخدا» و وقایع بعد از آن نشان داد ، که هر چه بود ، بود اما به قدر یک زره مردمی نبوده و در خدمت مردم قرار نداشت.

آرمان دارانی که بعد از 8 ماه سرکوب خونین مردم یعنی دسامبر 1978 به اتفاق آراء سند انقیاد کشور باروس را امضا و زمینه حقوقی تجاوز آن کشور را بالای کشور ما مساعد نمایند ، آرمان دارانی که بعد از تجاوز قوای اشغالگر کشور ما ، به افغانستان مراجعت نموده وزیر نام «مرحله جدید و تکاملی انقلاب ثور» در پیشا پیش قوای اشغالگر به کشتار مردم خود دست یازیده و با تمام قوا تلاش نمایند تا افغانستان را جمهوری شانزدهم اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی ! بسازند . آرمان داران وایدیولوژی دارانی که بخشی خود را به دامان ننگین و آلوده گلبدین حکمتیار و دیگری به پابوس و اتحاد با جاسوس آشکار غرب و شرق احمد شاه مسعود، دوتن از جنایت کار ترین نمایندگان اسلام سیاسی در افغانستان انداخته و سجده عبودیت به جا آرند ، آرمان دارانی که امروز در همسویی با ارتجاع دهن دریده ، در خدمت امپریالیزم جنایت گستر امریکا درآمده بر تجاوز صحنه گذاشته به خاطر ایجاد و تحکیم اداره مستعمراتی از هیچ نوع جان فشانی دریغ نورزند ، دارای چگونه آرمانی می توانند باشد به جز آرمان کسب قدرت به هر طریق ممکن . آنچه در زبان سیاست بدان ماکیاوولیزم می گویند. من مطمئن هستم شما هم این درک را دارید که نباید به آن آرمان احترام گذاشت .

فرض می کنیم به صورت تک فردی کسانی در آن جمع مزدور وجود داشته اند ، که دارای آرمان خدمت به مردم بوده باشند ، صرف نظر از این که من نوعی از کجا بدانم که چنین آرمان گرایانی وجود داشته اند ، آیا کشتار بی دریغ مردم ، نوکری برای یک قدرت اشغالگر و ویرانی کشور کافی نبود تا آنها بفهمند فاجعه آفرینان ثور به علاوه دشمنی با مردم دشمن آرمان های آنها نیز می باشند ؟ در صورتی که یک و نیم میلیون کشته ، بیش از 5 میلیون آواره و پناهنده به کشورهای دیگر ، نابودی کامل زیر ساخت های اقتصادی، فرهنگی . . . برای وی تکان لازم را به خاطر ترک و نفرت از آن نظام به وجود نیآورده باشد آیا می توان به صداقت همچو افرادی در داشتن آرمان خدمت به مردم باور مند شد؟ از همه گذشته شما این را به نیکویی می دانید که از دید مادی تاریخی ، نیت و آرمان نیک و یا بد افراد پیشیزی ارزش ندارد آنچه در محاسبه می آید نتایج کردار و عملکرد طرف است نه نیت و آرمان آن . باعرض معذرت حزب تان هر آرمان و یا نیتی راکه داشته است ، می تواند برای خودش نگهداشته و با آن به تحمیق همدیگر بپردازند ، نتایج عملی کردار این حزب همین است که همه شاهد آن هستیم :

کشوری ویران و اشغال شده ، اژدهای مذهبی از نزع برگشته و سفاک ، مردمی فقیری سواد ، به صورت متوسط از هر ده نفر یکی کشته ، یک میلیون معیوب ، صدها هزار طفل یتیم وزن بیوه که به نان شب و روز

خویش محتاج اند ، کاریز های خراب و زمینی های مشبوع از مابین که همه روزه از بین مردم بی گناه قربانی می گیرد ، بزرگترین مرکز تولید مواد مخدر در سطح جهان و . . . بر اساس چنین نتایج دهشتناکی است که تاریخ آن حزب را جنایتکار دانسته و محکوم می نماید .

اما شمه ای هم از خوبی منحصر به فرد حزب تان . یگانه نقطه سفید و بزرگترین خدمت حزب تان به تاریخ مبارزات سیاسی افغانستان در عوض تمام مصایبی که بر این کشور روا داشتید ، افشای ماهیت وابسته و جنایت کارانه حزب به وسیله خود حزب بود . مطمئن باشید بدون آن کوهواره جنایت و آن خیانت آشکار به مام میهن و جهان بینی علمی ، هزاران تن چون من ، قادر نمی شدیم با صد ها چند کار تبلیغاتی و آگاه گرانه نقاب وابستگی به غیر و جنایت کارانه حزب تان از رخسار آن برداریم . لذا شرط « دوستی » ایجاب می نماید تا به مناسبت این خدمت بزرگ از حزب تان و در صورت حفظ علاقه مندی به آن از شخص شما تشکر نمایم ، به علاوه امیدوارم ضمن واسطه شدن و رسانیدن این سپاس و امتنان به رفقای هم فکر و هم عقیده تان ، با چاپ این مقاله در «اندیشه نو» فصل جدیدی را در مناسبات «دوستانه» خویش آغاز نموده بتوانیم .